**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020810**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

دیروز ما یک کلامی از شهید صدر نقل کردیم و عرض کردیم برای ما قابل فهم نیست. من بعد از درس رفقا یک نکته‌ای را گفت بعد متوجه شدم با توجه به نکته‌ای که این دوست ما تذکر داد که شهید صدر چیزی هست بد تعبیر کرده خیلی، ولی مرادش یک مطلب دیگر است، قابل فهم هست حالا درست یا نادرست است بحث می‌کنم ولی این که اصلا غیر مفهوم هست آن نه اینجور نیست. شهید صدر تعبیر کرده که در مورد نقدین بحثی هست که آیا نقدین از این باب که متمحض در مالیت هست زکات درش واجب شده یا از این باب که خصوصیت دارد، یعنی نقدین موضوعیت دارد یا از این جهت که متمحض در مالیت، بنابراین اگر چیزی ذاتا یا به جهت قصد تجارت متمحض در مالیت باشد آن زکات درش واجب هست، بنابراین مال التجارة را بخواهیم ما از نقدین زکاتش را استفاده کنیم. ما عرض می‌کردیم متمحض در مالیت به معنایی که فقط نقدین را بگیرد و مال التجارة را بگیرد برایمان قابل هضم نیست. ولی ظاهرا شهید صدر یک چیز دیگر می‌خواسته بگوید با این عبارت نارسا بیان فرموده. آن این است که خاصیتی که نقدین دارد آن این است که می‌شود راحت با آن پول در آورد، یعنی خیلی از تجار پول کنار می‌گذارند و این که اگر یک موقعی مثلا یک جنس مناسب پیش آمد که بلافاصله آن را بخرند بتوانند معامله کنند، یعنی پول از این باب که سهولت نمو با تجارت، از این باب زکات درش واجب شده باشد، بنابراین آن چیزی که زمینۀ رشد دارد حالا یا زمینۀ رشدش ذاتا باشد مثل نقدین یا زمینۀ رشدش به جهت قصد مالک باشد که مال التجارة باشد آن بگوییم مثلا زکات درش واجب هست. ایشان ظاهرا اینجور می‌گویند یعنی جامع بین نقدین و مال التجارة را، زمینۀ رشد داشتن، آن چیزی که انسان قصد تجارت ندارد آن زمینۀ رشد دارد ولی به دلیل این که چون قصد تجارت ندارد آدم دنبال این نیست که خلاصه حتما بفروشدش، ممکن است یک جایی خوب هم بخرند ولی نفروشدش، به خلاف آن که اصلا گذاشته برای تجارت، آن هر زمانی که سود خوبی از این مال حاصل بشود خب آن را می‌فروشد، نقدین هم همین هست. اینجوری ایشان از این تعبیر کرده متمحض در مالیت، تعبیر خوبی نیست ولی ظاهرا مرادشان این هست. ولی آیا واقعا این درست است که ما از نقدین یک معنایی استفاده کنیم که خود این روایت نقدین دلیل بر وجوب زکات در مال التجارة باشد. پاسخ مطلب این است که نه این مطلب اصلا درست نیست. هیچ کسی نه از شیعه، نه از اهل تسنن از نقدین معنایی نفهمیده که در بحث روایت مال التجارة به روایت نقدین تمسک کند. بحث مال التجارة در میان عامه فی الجمله اختلافی هست که آیا زکات درش واجب هست یا واجب نیست استدلالاتی که بر وجوب شده و استدلال، استدلالاتی که بر عدم وجوب شده هیچ کدامشان به روایت نقدین تمسک نکردند. من الآن عبارت بدایة المجتهد را آوردم که ایشان می‌گوید که زکات در بعضی چیزها متفق علیه هست در بعضی چیزها مختلف فیه هست که زکات واجب هست یا واجب نیست. می‌گوید اتفقوا علی ان لا زکاة فی العروض التی لم یقصد بها التجارة و اختلفوا فی اتجب الزکاة فی ما اتخذ منها للتجارة فذهب فقهاء الامصار الی وجوه ذلک و منع ذلک اهل الظاهر.

اهل ظاهر زکات مال التجارة را قبول ندارند مثل داود ظاهری و اینها، ابن هزم هم در محلاش مفصل این بحث را آورده. حالا استدلالات چی است؟ و السبب فی اختلافهم اختلافهم فی وجوب الزکاة بالقیاس. اختلاف این هست که ما می‌توانیم با قیاس وجوب زکات را اثبات کنیم؟ یا نمی‌توانیم اثبات کنیم؟ چون ظاهریه قیاس را قبول ندارند، چون قیاس را قبول ندارند پس وجوب زکات را با قیاس اثبات نمی‌کنند ولی سایر فقها قیاس را چون قبول دارند وجوب زکات را با قیاس اثبات می‌کنند. پس با قیاس، استدلالاتی که هست یکی قیاس.

و اختلافهم فی تصحیح حدیث ثمرة بن جندب. که حدیث ثمرة بن جندب هست اختلافی، اختلاف دارند که این حدیث صحیح است صحیح نیست. انه قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یأمرنا عن نخرج الزکاة مما نحده للبیع و فی ما روی عنه علیه الصلاة و السلام انه قال عدّ زکاة البُرّ. حالا یک بحثی هست که حالا این ضبط کلمه بَزّ است، بُرّ است؟ هر چی باشد بالأخره مراد مربوط به زکات مال التجارة است. این که آیا این روایت صحیح است، صحیح نیست، آن روایت قبلی صحیح هست یا صحیح نیست، این بحث‌ها. هیچ کس استدلال که نمی‌دانم نقدین را بخواهد مستقیما ازش این معنایی که بگیرد نکرده. بعد ببینید قیاسی که اینها چیز کردند، و اما القیاس الذی اعتمده الجمهور فهو ان العروض المتخذ للتجارة مال مقصود به التنمیه. عروض تجارت مالی هست که مقصود به التنمیه است، بنابراین شبیه مال‌های دیگری هست که جنبۀ نمو دارند، فاشبه الاجناس الثلاثة التی فیه الزکاة باتفاقٍ اعنی الحرث، حرث رشد می‌کند دیگر، نمو دارد دیگر، ماشیه رشد می‌کند، چاق می‌شود امثال اینها. ذهب و فضه این رشدش همان رشدی هست که ما مطرح می‌کردیم، رشد بالتجارة، یعنی می‌شود فروختش، یعنی زمینۀ رشد بالتجارة را دارد. بنابراین مال التجاره هم شبیه آنهاست، چون شبیه آنهاست بحث قیاس و امثال اینها. هیچ کسی اصلا بخواهد با خود ادلۀ نقدین مستقیما این را اثبات کند هیچ کسی نیست، این است که احتمال این که شهید صدر مطرح کردند بسیار احتمال دور از فهم آقایان هست، عامه و خاصه هیچ کس، روایاتی هم که در بحث نقدین هست و مال التجارة هست را در دو باب مختلف ذکر می‌کنند. بحث زکات نقدین در کتب فقهی با زکات مال التجارة مختلف است، هر کدامشان دو تا باب است، چون اینها چیزهایشان مختلف است. به خصوص دیروز عرض کردم زکات مال التجارة را یک قول جدی در موردش هست که به عین تعلق نمی‌گیرد، به قیمت تعلق می‌گیرد، ولی زکات نقدین به عین تعلق می‌گیرد. اینها اصلا بحث‌هایش را کاملا متفاوت می‌دانند. خب در آن فضا و اینها این نقدین را بگوییم مراد مثال باشد برای مطلق ما یکون النامی بالتجارة حالا تعبیر بکنم به عنوان عام، النامی بالتجارة اما ذاتا اما باعداده للتجارة، اینها خیلی خلاف ظاهر است. این یک نکته.

یک نکتۀ دیگری که اینجا هست ما در جلسۀ قبل اشاره کردیم که مرحوم آقای هاشمی یک سری استدلالاتی کردند برای این که تعیین موارد زکات به امام علیه السلام واگذار شده، خب ما آن استدلال‌ها را بحث کردیم و مناقشه کردیم.

آقای قایینی یک استدلال دیگری مطرح کرده در اینجا، برای این که، البته خیلی هم رویش پافشاری ندارد، حالا باید مطالعه کرد می‌شود یا نمی‌شود. شاید از این روایت بشود این معنا را استفاده کرد، در حد شاید. آن هم ایشان می‌گوید به صحیحۀ ابی بصیر می‌شود استدلال کرد. حالا این تعبیر صحیحۀ علی ابی بصیر اشتباه چیزی هست، صحیحه نیست این روایت، این روایت موثقه است. مرحوم آقای خویی بعضی جاها صحیحه را در معتبره به کار می‌بردند، آن شاید در آن حال و هوا ایشان یک همچین صحیحه، البته در این کتاب آقای قایینی بین صحیحه و معتبره فرق می‌گذارد، بعضی جاها صحیحه تعبیر می‌کند، بعضی جاها معتبره بالأخره اینها سهو اللسان است. آن روایتی که ایشان بهش تمسک کردند این روایت هست، روایت ۱۲۶۶۱.

«عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ»، «عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ» فطحی ثقه است، این که موثقه است به خاطر همین علی بن حسن بن فضال است. طریق به «عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ» را هم ما تصحیح می‌کنیم، علاوه بر این که «عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ» ما اصلا در طرق به کتب نیاز به بررسی سندی نمی‌بینیم، علاوه بر این که «عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ» کتابش جزء کتب مشهوره بوده، اگر کسی در کتب مشهوره قائل باشد که نیاز به بررسی سندی نباشد آن هم روایت تصحیح می‌شود، علاوه بر این که ما سند را هم تصحیح می‌کنیم، حالا آن بحث‌هایش را سابقا مفصل کردیم.

«عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ» این ابراهیم مراد از ابراهیم ابراهیم بن هاشم است.

«حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام هَلْ فِي الْأَرُزِّ» نمی‌دانم تلفظش قرار شد چی باشد؟

**شاگرد:** ۶ تا تلفظ درست است. اَرُز، اُرْز

**استاد:** جورهای مختلف است. هر جور می‌گویید درست است. یک بنده خدایی می‌گفت هر جور اعراب می‌خواهید بده یک نحوی مرده‌ای بالأخره پیدا می‌شود طبق آن چیز کرده باشد. بالأخره.

«شَيْ‌ءٌ فَقَالَ نَعَمْ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْمَدِينَةَ لَمْ تَكُنْ يَوْمَئِذٍ أَرْضَ أَرُزٍّ فَيُقَالَ فِيهِ وَ لَكِنَّهُ قَدْ جُعِلَ فِيهِ وَ كَيْفَ لَا يَكُونُ فِيهِ وَ عَامَّةُ خَرَاجِ الْعِرَاقِ مِنْهُ.»

این عبارت. ایشان می‌گوید این ازش استفاده می‌شود که ممکن است از این استفاده بشود که تعیین موارد زکات به امام علیه السلام واگذار شده. توضیح هم نداده که از کجای این عبارت ایشان این برداشت را ولو در حد احتمال مطرح کرده، بعد البته ایشان می‌گویند که این روایت از یک جهت معارض هست چون روایت‌های دیگری داریم که نه زمان پیغمبر اُرَز بوده با این حال پیغمبر عفو کرده، و این چجوری اینجور تعبیر کرده، بنابراین باید حمل به تقیه بشود، ایشان می‌گویند که شاید حمل به تقیه شدن منافات با مطلبی که ما می‌خواهیم بگوییم نداشته باشد. ایشان این تعبیری هست در کلام ایشان هست. در رسالۀ آقای قایینی، صفحۀ ۳۱.

خب اینجا تصور من این هست که، حالا قبل از این که به بحث ایشان بپردازیم یکی همان بحث موثقه بودن که اشاره کردم، آقای منتظری اینجا می‌گوید این روایت اصلا تقیه‌ای نیست، آن بحث تقیه را که ایشان مطرح می‌کند یک تعبیری دارد، حالا تعبیر آقای منتظری را هم بخوانم، ایشان در جلد ۱، صفحۀ ۱۵۷ که به این روایت رسیده می‌گوید: «و الرواية أيضا موثقة و ظاهرة في الوجوب و لو كان الامام في مقام التقية فأيّ داع له الى أن ينسب الى النبي صلی الله علیه و آله و سلم أمرا خلاف الواقع و كانت الضرورة ترتفع بقوله «نعم» فقط.»

یک همچین مطلبی را ایشان فای داع له الی ان ینسب الی النبی، کجای این روایت به پیغمبر چیزی نسبت داده شده؟ من فکر می‌کنم ایشان مثلا لکنه قد جعل فیه خوانده، آن جعل مرجع ضمیرش را هم به پیغمبر زده و امثال اینها، و الا من، البته حدس می‌زنم یک قدری اینجا سهو کرده باشد، چون ایشان یک بار دیگر همین مطلب را آورده ولی این که به پیغمبر نسبت داده را نیاورده، در صفحۀ ۱۶۲ هم همین مطلب را دوباره آورده ولی با این عبارت، روایت را تا کلمۀ نعم ذکر کرده بعد گفته: «فبهذا الجواب» یعنی با کلمۀ نعم «ارتفعت الضرورة فأي داع دعا الامام- عليه السلام- ان يقول بعد ذلك: «ان المدينة لم تكن يومئذ أرض ارز فيقال فيه و لكنه قد جعل فيه و كيف لا يكون فيه و عامّة خراج العراق منه».»

می‌گوید آن به پیغمبر نسبت داده آنها را نیاورده، علی ای تقدیر یک همچین عبارتی آقای منتظری دارند.

**شاگرد:** همین بالأخره آنها که مدینه نبوده این اشاره به چه؟ پیغمبر چه؟

**استاد:** خب حالا مدینه باشد، نباشد امثال اینها، چیزی به پیغمبر نسبت نداده که، چیزی به پیغمبر نسبت نداده اینجا که، که ما بگوییم که، حالا در مدینه باشد، نباشد. عرض کنم خدمت شما من حدس می‌زنم آقای قایینی اینجوری می‌خواهد استدلال کند که قد جعل فیه می‌گوید زمان پیغمبر نبوده آن زمان جعل نشده بوده، الآن جعل شده، یعنی الآن من دارم جعل می‌کنم، قد جعل فیه را به این معنا معنا کرده، قد جعل فیه یعنی من امام علیه السلام دارم درش جمع می‌کنم. این خیلی ظهور در این معنا ندارد «و كيف لا يكون فيه و عامّة خراج العراق منه» این قد جعل فیه می‌تواند ادامۀ همان مطلب باشد که از طرف حاکمان درش قرار داده شده و این هم کأنّ حاکم نه من، حکام جور و امثال اینها اینها درش قرار دادند و کأنّ درست هم قرار دادند، درست هم قرار دادند که همان بحث تقیه است دیگر، کأنّ امام علیه السلام دارد استدلال می‌کند به این که چون خراج از این می‌گیرند مگر می‌شود این خراج‌ها نامشروع باشد؟ که خود این لحن، لحن تقیه است، این که آقای منتظری می‌فرمایند که این تقیه‌ای نیست روشن‌ترین روایتی که دال بر تقیه است همین روایت است که امام علیه السلام استدلال می‌کند برای این که چون خراجی که گرفته می‌شود از این ارز بنابراین این زکات در این ثابت است. خب این استدلال، استدلال عامیانه است دیگر، یعنی براساس تفکر عامیانه است که آن چیزی را که ما یشبه قول الناس است ففیه التقیة این مثال روشن اشبه قول الناس است، یعنی چیزی هست روی آن مبانی آنها که آن چیزی که خلفا دارند مشروع است، بنابراین وقتی خلفا مطلبی را مطرح می‌کنند آن مشروع است دیگر، این درست است.

**شاگرد:** زمان پیامبر خراج عراق

**استاد:** اصلا عراق آن موقع نبوده، زمان چیز عراق وجود نداشته. حالا به تناسب برای این بحث ما هم مفید هست این را عرض بکنم، در بحث میقات، یکی از مواقیت جحفه است، که پیغمبر جحفه را به عنوان میقات تعیین کرده، در روایات تعیین مواقیت می‌گوید پیغمبر جحفه را برای اهل عراق میقات تعیین کرده و لم تکن یومئذ عراقٌ، با وجودی که عراق نبود پیغمبر این مقیات را برای اهل عراق تعیین کرده، این تعبیری هست که در این روایت وجود دارد در بحث‌های ما مفید است این را حالا ادامه در موردش صحبت می‌کنیم. به هر حال آن چیزی که ما از این روایت می‌فهمیم این روایت کاملا تقیه‌ای است قد جعل فیه که بگوییم قد جعل فیه یعنی این که می‌خواهد بگوید که من امام علیه السلام جاعل را مشخص نکرده که کی قرار داده، می‌گوید درش قرار داده شده است، البته ازش استفاده می‌شود که این قرار دادن مشروع هم هست، نمی‌خواهم بگویم مشروعیتش، ولی مشروعیتش به عنوان این که چون امام قرار داده مشروع است؟ امام حق، یا به دلیل این که چون خلفا قرار دادند مشروع است؟ این دو تا با هم فرق دارد و اینها را با همدیگر نباید یک کاسه گرفت. این بحث‌ها تمام.

من یک مروری روی فرمایشات آقای قایینی در این رساله‌شان می‌کنم، سرفصل‌هایی که ایشان دارند اشاره می‌کنم بعضی‌هایش را که درست است درست نیست را اشارۀ اجمالی بکنم تا به آن نقاط حساس بحث برسیم در مورد آنها بحث بکنیم. آقای قایینی یک فصلی، فصل اوّل رساله‌شان در مورد این هست که موانع زکات پول را بررسی کنند. یک فصل دومش ادلۀ اثباتی زکات پول را دنبال کردند. ایشان در مورد موانع زکات پول اوّل مانع بحث اجماع را مطرح می‌کنند و بعد می‌گویند اجماع چون مدرکی است معتبر نیست، چکیدۀ فرمایش ایشان است. خب ما در جای خودش گفتیم که نفس مدرکی بودن مضر به اجماع نیست ولی مدرکی بودن خیلی وقت‌ها مانع احراز اتصال اجماع به زمان معصوم می‌شود، آن چیزی که حجت هست اجماع معاصر زمان معصوم هست، حالا چه روی مبنای حاج آقا که قائل به تقریر هست، چه روی مبنای شهید صدر که قائل به ارتکاز معاصر معصوم هستند، هر دوی اینها باید به زمان معصوم برسد که یک نوع ارتکازی اثبات کند که تقریر را اثبات کند. در ما نحن فیه نفس مدرکی بودن مشکل نیست، مشکل اصلی این است که این موضوع اصلا آن زمان نبوده که ما بخواهیم اجماع را درش ثابت کنیم. این است که معلوم نیست که و معلوم نیست از این ادله‌ای که ما نحن فیه هست آنها به گونه‌ای فهمیده باشند که حکم زمان بعد هم از توش در بیاید. حالا آن بحث‌هایش را می‌کنیم. نفس این مسئله در زمان معصوم نبوده، اما نحوۀ فهمشان از ادله به چه نحو بوده، آیا مثلا از روایت‌های حاصرۀ زکات نفی زکات در اموالی که بعدا پیدا می‌شود استفاده می‌کردند؟ نمی‌کردند؟ آنها دیگر خیلی ازش روشن نیست، و تازه خیلی هم مهم نیست حالا نحوۀ فهمشان بدون این که آن فهم در قالب یک فتوا متجلی بشود اینقدر مهم نیست. پس بحث اجماع در مسئله درست است، اجماع در مسئله به درد نمی‌خورد نه به جهت مدرکی بودن، به دلیل این که این اجماع به زمان معصوم منتهی نمی‌شود و ما نمی‌توانیم بگوییم اصحاب معصومین علیهم السلام زکات در اشیاء جدیدی مثل پول‌های کنونی را واجب نمی‌دانستند و امام علیه السلام این مطلب را تقریر کرده یا ارتکازی در آن زمان وجود داشته و این ارتکاز از فتوای امام علیه السلام ناشی شده باشد.

بحث مانع دوم روایات حاصره است، در مورد روایات حاصره ایشان

**شاگرد:** ایشان اصل اقتضاء را ثابت می‌دانند؟

**استاد:** حالا بعد، مرحلۀ اقتضاء را اوّل موانع را مطرح کردند بعد آن مقتضی را. روایات حاصره یک سری اشکالاتی اینجا مطرح می‌کنند، اوّل این بحث را مطرح می‌کنند که آیا حصر زکات یک حکمی دائمی است یا مقطعی؟ بعد اشاره می‌کنند یک سری نکاتی را متذکر می‌شوند و نهایتا این را می‌پذیرند که ظهور ادله در این هست که حصر زکات دائمی است، ولی ظهور ادله نه نصوصیت. بنابراین از این ظهور می‌شود رفع ید کرد. آن نکاتی که ابتدا ذکر می‌کنم که البته بعدا رد می‌کنند و نمی‌پذیرند آن این است که ما بگوییم که روایات انحصار زکات مربوط به زمان‌هایی هست که از نظر شرایط و ملاک موثر در حکم زکات و زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم یکسان بوده، زمان‌های معصومین با زمان پیغمبر یکسان بوده نسبت به آن زمان‌ها این ادله دلالت بر حصر می‌کند ولی نسبت به زمان‌های دیگر دلالت در حصر نمی‌کند. صفحۀ ۳۴ رساله‌شان دارد ولی نهایتا می‌گویند نه ظهور ادله این است که این زکات این انحصار زکات در ۹ چیز اختصاص به زمان پیغمبر ندارد در همۀ زمان‌ها هم می‌آید ولی، البته ظاهر دلیل این است ما اگر ادله داشته باشیم آن ادله می‌تواند این ظاهر را کنار بگذارد. البته یک سری نکاتی در لابلای این بحث‌ها هی وارد شده که آن نکات بیشتر مربوط به بحث‌های بعدی است مثل این که مثلا اگر زکات در پول و اینها واجب نباشد نیاز فقرا تأمین نمی‌شود و امثال اینها، آنها را اصلا نیاز نبود اینجا بحث، بعدا خودشان مفصل بعدا ذکر می‌کنند، آنها بیشتر در مقام ایجاد مقتضی است نه در بحث مانع، این که آن بحث‌ها را خوب بود از اوّل این وسط‌ها نیاورند یک قدری بحث شیرازه‌اش از دست نرود. البته یک نکتۀ دیگری هم باز در ضمن این بحث‌ها مطرح کردند ولی نهایتا نپذیرفتند، این که ما بگوییم تعیین زکات در موارد ۹ گانه نه حکم اوّلی الهی است و نه سنت ابدی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله. این را می‌گویند نه ظاهر ادله این است کأنّ سنت ابدی است، بله اگر دلیل بر خلاف داشته باشیم از این ظهور رفع ید می‌کنیم و نهایتا هم از این ظهور رفع ید می‌کند ایشان، می‌گوید نه این سنت ابدی نیست، ولی ظاهر اوّلیۀ ادله سنت ابدی بودن را اثبات می‌کند. ما هم عرض کردیم که ظاهر ادله‌ای که ائمه علیهم السلام استدلال می‌کنند به این که پیغمبر عفو کرده دیگر بنابراین حکم ثابت نیست عفو پیغمبر را شاهد گرفتند برای این که در زمان امام صادق علیه السلام هم حکم ثابت نیست، این معنایش این است که یک سنت ابدی است یعنی سنتی است که مربوط به زمان پیغمبر نیست مال بعد از زمان پیغمبر هم هست. اگر شما بگویید که این به جهت این بوده که زمان امام صادق با زمان پیغمبر شرایطش یکسان بوده، به خاطر این امام علیه السلام این تعبیر را کرده، پاسخ مطلب این است که به این مطلب هیچ اشاره‌ای نشده، به نفس این که پیغمبر عفو کرده استدلال شده نه به وحدت شرایط زمان پیغمبر و زمان کنونی. نه، به آنها هیچ چیز نشده. این است که

**شاگرد:** مگر انتظار داشتند به وحدت شرایط اشاره بکنند؟

**استاد:** بله. اگر قرار باشد نکته‌ای که در زمان امام صادق علیه السلام زکات نیست وحدت شرایط هست خب باید بهش اشاره کنند. کأنّ نفس

**شاگرد:** احتمالش

**استاد:** نه احتمالش کافی نیست، نفس استدلال به فعل پیغمبر یعنی فعل پیغمبر بر ائمه هم حجت است، نفس استدلال. نه فعل پیغمبر چون شرایط کنونی هم مثل آن شرایط است، آن یک استدلال دیگر است. پس بنابراین این مطلب که بدوا، بدوا تأکید می‌کنم، ممکن است ما بگوییم بدوا ادلۀ حاصره اختصاص به زمان پیغمبر ندارد، زمان‌های دیگر را شامل می‌شود. البته آقای قایینی دو سه تا نکته اینجا تذکر می‌دهند، با توجه به این ۲، ۳ تا نکته نهایتا باز ظهور این ادله را در این که نسبت به زمان‌های کنونی بخواهد حصر را استفاده کند باز ظهور ادله را می‌زنند. از نکات دیگری غیر از دائمی و موقت بودن ذاتا، یک نکات دیگر را حالا می‌گویم این نکات چی است، آن نکته‌ای که آقای قایینی عمدتا رویش تکیه دارند، حالا اصلا من بگذارید به ترتیب خود آقای قایینی پیش بروم، حالا اینها باشد حالا من می‌خواهم یک روایت بخوانم، این بحثش را بعدا در مورد روایت حاصره شنبه صحبت کنیم. ما یک روایتی که آن دفعه قرار بود بخوانیم و یادم بیاورمش این را من می‌خوانم، من داشتم یک روایتی مال صباح بن سیابه بود می‌خواستم در موردش توضیح بدهم یک قدری گشتم ببینم صباح بن سیابه روایت‌هایش چطور است، خیلی روایت‌های جالبی در این روایت صباح بن سیابه بود، صباح بن سیابه در موردش گفته شده ثقة عین، ثقۀ خیلی محکمی هم هست، البته یادم نیست الآن من سند این روایت را یادداشت نکردم، قبل از صباح بن سیابه سندش چطور است، و این در بحار، جلد ۶۸، صفحۀ ۲۵ رقم ۴۷ از معانی الاخبار نقل شده، این روایت این هست:

«عَنِ الصَّبَّاحِ بْنِ سَيَابَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَ‏ الرَّجُلَ‏ لَيُحِبُّكُمْ‏ وَ مَا يَدْرِي‏ مَا تَقُولُونَ فَيُدْخِلُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْجَنَّةَ»

یک شخصی هست که شما را دوست دارد همین مقدار که شما را دوست دارد خدا او را به بهشت می‌برد. این را مرحوم علامۀ مجلسی بحث کرده که مراد از ما تقولون چی است؟ اصل شیعه است یا مراد آن مقامات والای ائمه هست که بعضی از خصیصین قائل بودند و ناظر به این است که شیعیان که آن مقاماتی که ائمه دارند و اشخاص باید اعتقاد به آنها داشته باشند آنها را بلد نیست ولی همین که آن شیعیان خُلّص را علاقه دارد خدا به خاطر این آنها را بهشت می‌برد. حالا این عبارت این است.

«إِنَ‏ الرَّجُلَ‏ لَيُحِبُّكُمْ‏ وَ مَا يَدْرِي‏ مَا تَقُولُونَ فَيُدْخِلُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْجَنَّةَ وَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيُبْغِضُكُمْ وَ مَا يَدْرِي مَا تَقُولُونَ فَيُدْخِلُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ النَّارَ»

بعد یک ذیلی دارد، بیشتر تکیه‌ام روی آن ذیلش است:

«وَ إِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ لَتُمْلَأُ صَحِيفَتُهُ مِنْ غَيْرِ عَمَلٍ»

بعضی از شیعیان هستند که نامۀ اعمالشان پر از ثواب می‌شود بدون این که هیچ کاری کرده باشند.

«قُلْتُ وَ كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ يَمُرُّ بِالْقَوْمِ يَنَالُونَ مِنَّا»

به یک گروهی عبور می‌کنند که دارند فحش می‌دهند به ما اهل بیت.

«فَإِذَا رَأَوْهُ قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ كُفُّوا فَإِنَّ هَذَا الرَّجُلَ مِنْ شِيعَتِهِمْ»

اهل بیتی که فحش بهش می‌دادیم این هم جزء شیعیانشان است. یعنی فحش‌های این را هم می‌گیرد.

«وَ يَمُرُّ بِهِمُ الرَّجُلُ مِنْ شِيعَتِنَا»

یک رجلی از شیعۀ ما به این قوم و العامة عبور می‌کنند فینهرونه، او را طردش می‌کنند «وَ يَقُولُونَ فِيهِ» فحشش می‌دهند، یقولون فیه یعنی فحشش می‌دهند، یقولون فیه چیزهای بد در موردش می‌گویند. همین که دیگران فحش می‌دهند این شیعه را خدا ثواب می‌نویسد.

«فَيَكْتُبُ اللَّهُ لَهُ بِذَلِكَ حَسَنَاتٍ حَتَّى يَمْلَأَ صَحِيفَتَهُ مِنْ غَيْرِ عَمَلٍ.»

خداوند ان شاء الله نعمت تشیع را که به ما عطا کرده از ما نگیرد و ما را قدردان این نعمت قرار بدهد که مقدمه‌ای هست برای این که انسان به هر حال زمینۀ بهشت رفتن، برای خودش و برای دوستانش، حالا بنابر این که عبارت صدر حدیث را آنجور معنا کنیم. ببینید یک نکته‌ای در روایات ما هست، گاهی اوقات سعی می‌کردند عامه عنوان تشیع را عنوانی بدانند که به وسیلۀ او سرکوفت بزنند به شیعه‌ها. روایتی هست از ابو الصباح کنانی، ابوالصباح کنانی می‌آید خدمت امام صادق علیه السلام می‌گوید تا کی باید از شما درد بکشیم، ابوالصباح کنانی خیلی آدم بزرگی است، امام صادق علیه السلام بهش گفته بودند انت میزان، تو ترازو هستی، او می‌گوید ترازو گاهی اوقات انحراف دارد، خراب است یک کفه‌اش با کفۀ دیگر صاف وای نمی‌ایستد، حضرت که بهش عین می‌گویند انحراف ترازو را، حضرت فرمودند انت میزان لا عین فیه، یک ترازوی صاف. با این حال همین ابو الصباح کنانی گاهی اوقات می‌برد از بس فحش می‌خورد. فحش خوردن خودش یک زمینه‌ای هست که گاهی وقت‌ها افراد را می‌برند دیگر. می‌گوید که چطور تا کی باید آقا ما به خاطر شما فحش بخوریم؟ حضرت می‌گوید چی شده؟ می‌گوید ما مناظره می‌کنیم طرف در مناظره کم می‌آورد آخر کار برای این که بر ما پیروز بشود می‌گوید رافضیٌ، جعفری خبیث، جعفری خبیث، یعنی اسم شما را می‌آورد یک فحش هم می‌دهد تا بر ما پیروز بشود. حضرت می‌گویند مردم به خاطر من به شما فحش می‌دهند؟ خیال می‌کنی جعفری کم اسمی است؟ جعفری ما اصحاب جعفر، ادامۀ روایتش را ببینید اذان است، خلاصه شما باید خیال کنی آن کسی که عنوان جعفری پیدا کرده آن خیلی باید کلاهش را بیندازد هوا که بهش جعفری گفتند حالا آنها فحش بدهند بدهند، ولی شما دیگر نباید عنوان جعفری را برایتان یک عنوان مذمت آمیز باشد، به این فحش‌هایی که آنها می‌دهند توجه، این روایت هم در همان فضاست، که هواستان باشد آن فحش‌هایی که می‌خورید شما را چیز نکند، به اصطلاح از راه به در نکند، احساس نکنید، نه این فحش‌ها برایتان ثواب می‌نویسند. آقای آسید باقر موسوی که اخیرا پدرشان مرحوم شده یک موقعی می‌گفت یک آقایی آمیرزا مهدی اصفهانی را فحش داده بود به آقای وحید عرض کردم آقا نمی‌خواهید مثلا یک چیزی در مورد، گفت آقا این فحش‌ها ترفیع درجه است برای امثال آمیرزا مهدی، بعضی وقت‌ها این فحش‌ها ترفیع درجه است. خدا ان شاء الله که بدون فحش به ما ترفیع درجه بدهند.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان